

انگاشتن سیاست‌های مالی، کاهش تصدی‌گری‌های دولتی و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و متناظراً عدم تأکید بر مالیات، بالاخص مالیات بر سرمایه، بیش از عبارات و ادعاهای جبهه رقیب شنیده شده و مبتنی بر آن تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد.

سیاست‌های مالی‌عمومی منبعث از گفتمان اقتصاد نئوکلاسیک (راست) عمدتاً به دنبال کاهش سهم نقش آفرینی دولت در مقابل بازار است. این امر باعث شده تا جریان غالب اقتصادی حتی در افراطی‌ترین موضع‌گیری‌های خویش ابایی از گرفتن «نقش بایسته دولت» در تأمین و تدارک آموزش و درمان عمومی نداشته باشد، نقشی که حتی کاپیتالیسم کلاسیک به دولت داده است. این جریان در چند ساله اخیر اقتصاد کشور نشان داده نه تنها در ادعا بلکه اتفاقاً در صحنه عمل نیز به قوت در حال پیمودن مسیر خود برای پررنگ کردن نقش بازار و کم‌رنگ کردن نقش آفرینی دولت حتی در حوزه‌هایی چون آموزش و بهداشت است.

کاپیتالیسم کلاسیک و نئوکلاسیک شکل گرفته در قرن نوزدهم میلادی یک ادعای بنیادین دارد: «تعادل عمومی ناشی از احترام حداکثری به قیمت‌های نسبی شکل گرفته در بازار آزاد بدون دخالت دولت، بهینه‌ترین، کاراترین و عادلانه‌ترین سازوکار تخصیص بهینه منابع و مواهب در جامعه است». این ایده که امکان در دوگان «دولت-بازار» توسط طرفداران بازار طرح می‌شود؛ بنابراین با توجه به انسجام گفتمانی اقتصاد جریان غالب، پذیرش بهینگی، کارایی و عادلانه بودن سیاست‌های مالی‌عمومی نئوکلاسیک در گرو پذیرش بهینگی، کارایی و عادلانه بودن سازوکار بازار در تخصیص بهینه منابع است و نفی و نقض آن به معنی نفی و نقض سازوکار بازار خواهد بود.

بدیهی است شرط اول طرح سیاست‌های مالی‌عمومی نئوکلاسیک در غالب یک جریان گفتمانی، انسجام است؛ به این معنی که طرح یک سیاست این‌چنینی در یک منظومه سیاسی، همان طور که از سایر سیاست‌های اقتصادی جریان گفتمانی حمایت می‌کند، از سوی سایر سیاست‌های اقتصادی این گفتمان نیز حمایت می‌شود؛ از این رو است که نقض چنین سیاستی می‌تواند خلاف «علم اقتصاد» تلقی شود که رنگ و بوی اقتصاد نئوکلاسیک دارد و طبیعتاً به محض طرح با مجموعه‌ای از دعوای ظاهراً علمی برآمده از حوزه‌های مختلف گفتمان اقتصادی جریان غالب در تناقض خواهد بود.

همان طور که اشاره شد هر فلسفه سیاسی بدیلی، قواعد بایسته مالی‌عمومی مختص به خود را پیشنهاد می‌دهد. در این میان پذیرش یا عدم پذیرش بازار به عنوان سازوکار بهینه، کاراو عادلانه تخصیص بهره‌مندی مردم جامعه از مواهب و منابع موجود در جامعه، به شدت در قبول سیاست‌های مالی‌عمومی مختار مؤثر خواهد بود. اگر بپذیریم که بازار رقابت کامل حداقل در مورد کالاهایی امکان وقوع نمی‌یابد یا در مورد برخی از کالاها شرایط رقابت کامل را احراز نمی‌کند و طبیعتاً در برخی موارد سپردن اموری این‌چنینی به دولت‌ها، بهره‌مندی بهتر و عادلانه‌ای را ایجاد نمی‌کند، چنان‌بایستی به طراحی سازوکارهای بدیل پرداخت؟!

اینجا است که می‌توان به جای دعوای بر سر دوگان دولت یا بازار، از لزوم طراحی سازوکارهای بدیلی یاد کرد که به اقتضای شرایط خاص اقتصاد برای تحقق هدفی خاص جهت بهره‌مندی مطلوب و عادلانه مواهب و منابع بین مردم انجام می‌شوند. سازوکارهایی که به عنوان حد وسط بازار و دولت و بر اساس چارچوب‌های عادلانه مبتنی بر اطلاعات، به تخصیص مورد نظریک برنامه ریز اجتماعی می‌پردازد.

با این تقریر، عدالت نه ضرورتاً با دولتی‌سازی کامل و نه با اقتصاد بازاری شده محض، بلکه با ورودی‌گرینشی، اقتضائی و طبیعانه با لحاظ چارچوب‌های حاکم بر تخصیص عادلانه امکان پذیر خواهد بود. برای مثال درجه و میزان حضور دولت، بازار و سازوکارهای طراحی شده می‌تواند متناسب با درجه پیچیدگی اقتصاد جامعه، بینش و نگرش حاکم بر جامعه، انتظارات، اقتضائات و شرایط خاص کشور تنظیم شوند؛ چه بسا طراحی سازوکارهای بهینه برای مدیریت بهتر کشور در برهه‌ای از زمان، عدم ضرورت همیشگی حفظ توازن بودجه، تأکید بر سیاست کسر بودجه به عنوان یک سیاست مالی و پذیرش نقش مثبت استقراض را ایجاد نموده و از سوی دیگر، مخالف سیاست‌های تک بعدی و خطی بازاری شده مثل آزادسازی بازار ارز (حذف ارز ترجیحی) باشد. ▶